

سوالاتی در مورد تنش بین ایران و آمریکا و احتمال درگیری نظامی

فرهاد کیان

با اعزام دو ناو غول پیکر آمریکا ابراهام لینکن و پاتریوت در چند هفته گذشته به خلیج فارس و اعزام 1500 نیروی نظامی و اخطارهای مقامات آمریکایی علیه ایران و افزایش شدید تحرکات و رفت و آمدهای مقامات آمریکا به کشورهای منطقه، اروپا، چین و روسیه اوضاع منطقه خاورمیانه را بیش از پیش متشنج کرده است. آرایش قوای نظامی و تحولات منطقه همچنین سوالاتی را ایجاد کرده است، از جمله این که آیا جنگ دیگری منطقه را تهدید می کند؟ و در صورت بروز جنگ عواقب و نتایج آن برای مردم ستمدیده این منطقه چه خواهد بود؟ آنچه مسلم است جدا از اینکه درگیری نظامی و حملاتی از جانب آمریکا و متحدینش علیه ایران صورت بگیرد یا خیر خطر حمله نظامی علیه ایران هیچگاه تا این حد جدی نبوده است. مقامات آمریکایی علت اعزام این ناوها و نیروهای نظامی به خلیج فارس را دست یافتن به "اطلاعات معتبری" مبنی بر اینکه رژیم ایران قصد دارد توسط یکی از نیروهای وابسته اش به منافع آمریکا در منطقه حمله کند، اعلام کردند. البته جزئیات این "اطلاعات معتبر" را فاش نکرده اند و کسانی که در معرض ریزش های مقامات آمریکایی در این مورد قرار گرفته اند گفته اند که شواهدی مبنی بر معتبر بودن این اطلاعات ارائه نشده است. به نظر می رسد که این اطلاعات به همان اندازه معتبر باشند که صدام حسین دارای سلاح های کشتار همگانی بود!

آیا همین "اطلاعات معتبر" دلیل واقعی تهدیدات آمریکا علیه ایران است؟

امپریالیستها معمولا علت اصلی و واقعی لشکر کشی ها و جنگ های خود به خصوص علیه کشورهای جهان سوم را صریح بیان نمی کنند. آنها همیشه تلاش داشته اند که برای فریب مردم و موجه جلوه دادن جنگ های شان به بهانه هایی دست آویز شوند و حتی مواردی که دستاویز و یا بهانه ای نداشته اند بهانه ای را تراشیده اند، "سلاحهای کشتار همگانی صدام" یک نمونه بارز آن ست. بنابراین در این مورد نیز "اطلاعات معتبر" نمی تواند دلیل معتبری برای آرایش قوا در مقابل ایران باشد. در نهایت می توان آنرا یک بهانه نامید که برای امپریالیسم آمریکا کافی است. خصوصا اینکه تهدیدات امپریالیسم آمریکا علیه رژیم ایران از زمان ریاست جمهوری ترامپ بالا گرفته و به صورت سیستماتیکی بر شدت آن افزوده شده است. این نشان از آن دارد که طرح و نقشه ممکن است ریخته شده باشد و حال بدنبال بهانه اند. ترامپ در اولین اقدام در انطباق با رویکرد جدید آمریکا در مقابل ایران، توافقنامه هسته ای را پاره کرد. سپس تحریم ها را آغاز کرد و در هر مرحله آن را شدیدتر کرد و اقدامات شدیدی را برای اعمال آن به کار برده است تا بتواند خرید نفت توسط شرکتها و حتی دولتها از ایران را منع کند و اقتصاد وابسته و بیمار ایران را زیر فشار بیشتری قرار دهد. اینها همه در شرایطی صورت گرفت که رژیم جمهوری اسلامی به توافقات خود با آمریکا و سایر کشورها پایبند بود و امیدوار بود که در سایه آن توافق بتواند اقتصاد بیمار خود را در وابستگی هر چه بیشتر به سرمایه جهانی بازسازی کند و البته طبقه حاکمه قدرتمندی را در ایران بسازد.

اما تنگ تر شدن حلقه فشار آمریکا از اقتصاد فراتر رفت. در ماه آوریل آمریکا سپاه پاسداران را جزو نیروهای تروریستی قرار داد. این اولین بار است آمریکا یک نهاد دولتی را در لیست نیروهای تروریستی قرار می دهد. دو روز بعد مایک پمپئو وزیر امور خارجه آمریکا در کنگره آمریکا، ایران را به القاعده ربط داد، این مسئله به رژیم ترامپ این اجازه را می دهد که بدون تصویب کنگره عملیات نظامی علیه ایران را آغاز کند. اینها نشان می دهند که اعزام نیرو و تسلیحات و آرایش قوای کنونی آمریکا در خلیج فارس علیه ایران نه یک عکس العمل در مقابل یک "اطلاعات معتبر" بلکه حرکتی است از قبل تعیین شده، سیستماتیک و بخشی از برنامه های استراتژیک آمریکا است.

پس علت واقعی انتقال تجهیزات و تنش ها و تشدید تهدیدات علیه ایران چیست؟ چرا بخشی از برنامه استراتژیک آمریکاست؟

آمریکا از زمان سقوط بلوک شرق که خود را پیروز جنگ سرد می دانست تا کنون نتوانسته است آن نظم نوین جهانی را که خواستارش بوده برقرار کند. تضادهای جهان تک قطبی یکی پس از دیگری پدیدار شدند. قدرت بلامنزاع آن در سطح جهان یا مورد سوال و یا تهدید قرار گرفتند، اما آمریکا در تلاش بوده است که با ایجاد نظم نوینی پر قدرت تر از گذشته شود و این قدرت را حداقل برای دهه ها تضمین کند. جنگ اول علیه عراق در زمان بوش پدر، اشغال افغانستان و اشغال عراق در زمان بوش و سپس جنگ در لیبی و سوریه که امپریالیسم آمریکا و متحدینش نقش بسیاری در آنها داشته اند نه تنها کمکی به برقراری نظم نوین امپریالیسم آمریکا نکرده است بلکه نتایج عکس داشته است. در عین این که جنگ ها یکی پس از دیگری به بحران های منطقه بیش از پیش دمیده و دامن قدرت های سرمایه داری و شبکه های وابسته به آنان را مورد تهدید قرار داده است. درگیری آمریکا در عراق و افغانستان بیش از پیش این فرصت را به روسیه داد که به سرعت و تا حداکثر بخشهای مهمی از امپراطوری از دست رفته خود را بازسازی کند. از طرف دیگر چین نیز به مثابه یک قدرت اقتصادی بزرگ و رقیب مهمی در عرصه اقتصادی برای آمریکا ظهور کرد. تحولات در روابط میان قدرتهای بزرگ و همچنین تغییرات قدرت در منطقه موقعیت رژیم جمهوری اسلامی ایران در منطقه را نیز ناگهان متحول کرد. نه تنها جنگهای آمریکا باعث شده بود صدام و طالبان دو دشمن جمهوری اسلامی ایران از قدرت خارج شوند بلکه با نفوذی که از نظر مذهبی داشت و با توجه به کمک هایی که به نیروهای مرتجع جهادی و بخصوص بخش شیعی آن در افغانستان و عراق کرده بود، نفوذ قابل ملاحظه ای در ساختارهای قدرت در این کشورها بدست آورد و با توجه به نفوذ قبلی در لبنان و سوریه توانست به یک قدرت منطقه ای بدل شود. این تغییر موقعیت ایران نه تنها برای آمریکا بلکه برای متحدین اش هم چون عربستان سعودی و اسرائیل خوشایند نبوده و نیست.

از طرف دیگر روسیه علیرغم اینکه توانست با استفاده از درگیر بودن آمریکا در عراق و افغانستان موقعیت خود در آسیای میانه و قفقاز را بازسازی کند و از نظر اقتصادی با اتکاء به نفت و گاز و ارتباط با کشورهای اروپایی موقعیت عمومی خود را تا حدی بهبود دهد، اما همچنان نفوذ گذشته خود در خاورمیانه را از دست داده بود. در این میان نزدیکی بیش از پیش جمهوری اسلامی به روسیه و چین در دوده گذشته و به خصوص بعد از اینکه ایران به خاطر تاسیسات هسته ای مورد تحریم قرار گرفته بود، این فرصت را به روسیه می داد تا از طریق همکاری با ایران جای پای خود را در خاورمیانه باز کند و بتواند موقعیت گذشته خود را حداقل تا حدودی باز سازی کند. به همین دلیل تلاش می کرد تا در مذاکرات هسته ای در مورد ایران نقش مهمی را بازی کند. در این مذاکرات هسته ای جمهوری اسلامی در رابطه با تاسیسات هسته ای و غنی سازی اورانیوم به روشنی عقب نشینی کرد اما در مقابل نقش ایران به مثابه یکی از بازیگران عمده در منطقه به صورتی غیر مستقیم به رسمیت شناخته شد. این نقش بدون حمایت روسیه و احتمالاً چین ممکن نبود حاصل شود. هر چند که روسیه مصالح و منافع جهانی خود را عمدتاً مد نظر داشت. این مسئله خشم اسرائیل و عربستان را در بر داشت و به بالاگرفتن تخاصمات منطقه ای از جمله به جنگ در یمن و سوریه دامن زد.

با مذاکرات هسته ای در حقیقت امپریالیسم آمریکا با اتحادیه اروپا و روسیه به سازشی موقتی در مورد موقعیت ایران رسید. امپریالیسم آمریکا در نظر داشت از این طریق روابط اقتصادی و مناسبات مستقیم سیاسی خود در ایران را گسترش دهد. هر چند که مجبور بود چنین نفوذی را موقتاً با رقبای اروپایی و همچنین با روسیه و چین تقسیم کند. به عبارت دیگر آمریکا در دوران اوباما تلاش کرد از این طریق نفوذ گذشته خود در ایران را بازسازی کند و یا حداقل به چنین تقسیمی در شرایط کنونی قناعت کند. اما این سازش دیری نپایید. با به قدرت رسیدن دارودسته ترامپ، رویکرد آمریکا در قبال ایران با اعمال تهدید، زور، قلدری و حتی تهدید به جنگ رقم خورد. اول از همه توافق هسته ای را پاره کرد و تحریمها را آغاز کرد. اما نکته مهم اینست که ترامپ و دارودسته اش به خصوص بر سر نفوذ ایران و نفوذ بیشتر روسیه از طریق ایران در منطقه خاورمیانه نگران است. به عبارت دیگر اگر چه آمریکا ایران را به مثابه حامی تروریسم آماج قرار داده است، اما موضوع اصلی تصفیه حساب با قدرت های جهانی است که به نوعی در مقابل نظم نوین آمریکا قرار دارند. ایران در منطقه خاورمیانه از اهمیت مهمی برخوردار است. دارای مخازن عظیم نفت و گاز است کشوری بزرگ و با جمعیتی در حدود هشتاد میلیون است و بخصوص موقعیت ژئوپلیتیک حساسی است و نقش مهم و تعیین کننده ای را در بازی های بزرگ میان قدرت های امپریالیستی می تواند ایفا کند. در حقیقت ترامپ تلاش دارد که به هر طریقی که شده است جمهوری اسلامی را به زانو درآورد و یا از طریق "رژیم چنج" نه تنها کنترل این کشور مهم را بدست آورد بلکه راه روسیه به خاورمیانه را مسدود کند. به همین دلیل است که گفته می شود تهدیدات علیه ایران بخشی از برنامه استراتژیک آمریکاست.

اینکه تهدیدات علیه ایران بخشی از برنامه استراتژیک آمریکاست آیا به معنی آن است که جنگ علیه ایران قطعی است؟

آنچه مطرح است ضرورت‌هایی است که امپریالیسم آمریکا برای کنترل جهان و حفظ خود به مثابه قدرتمندترین کشور جهان به آن احتیاج دارد. امپریالیسم آمریکا برای منافع جهانی خود و حفظ امپراطوری و کنترل بر جهان نیاز دارد که خاورمیانه را کنترل کند و سلطه مطلق بر آن داشته باشد. چرا که همچنان مهمترین منبع انرژی است. اگر چه خود آمریکا ممکن است به انرژی که از خاورمیانه صادر می شود احتیاج نداشته باشد، اما کنترل انرژی جهان اهرم و وسیله مهمی برای کنترل جهان و رقبای امپریالیستی به خصوص امپریالیستهای اروپایی، ژاپن و چین می باشد.

علیرغم اشغالگری ها و جنگها در دو سه دهه اخیر این ضرورت همچنان پایرجاست و بر امپریالیسم آمریکا فشار می آورد. طبیعی است که به خاطر پیچیده گیهای واقیعت و تضادهای متنوع لزوما جنگ چنین ضرورتی را برطرف نمی سازد و همانگونه که نمونه های قبلی آن نشان داد حتی ممکن است در جهت عکس کار کند. به همین دلیل کل هیئت حاکمه آمریکا موافق برپایی چنین جنگی نیست. به خصوص با تجربه عراق و افغانستان و حتی لیبی و سوریه بسیاری از جناح ها و محافل امپریالیستی ترس از آن دارند که چنین جنگی باعث شود که موقعیت امپریالیسم آمریکا بیش از پیش شکننده شود و آنرا به قهقرا برد.

اما تغییرات در کابینه ترامپ از جمله تغییر وزیر امور خارجه ، مشاورانیت ملی ، وزیر دفاع نشان از آن دارد که تفکر غالب در کابینه ترامپ ترجیح می دهد که ریسک چنین تغییراتی را باید به جان خرید. این جهت گیری دارودسته ترامپ منطبق بر سیاستهای دارودسته فاشیستی او است. اما باز هم خواست این دارودسته پایان کار نیست و بدین معنی هم نیست که بطور قطع چنین جنگی در خواهد گرفت. یکی از معضلات این است که اگر جنگی آغاز شود، تا چه اندازه قابل کنترل و یا خارج از کنترل خواهد بود. آنچه مسلم است ضرورت‌هایی بر قدرت حاکمه آمریکا فشار می آورد، اما محدودیتهایی نیز در جهت مخالف آن عمل می کنند. ممکن است به نظر رسد که آمریکا تضادها و پیچیده گی های اوضاع، خصوصا در منطقه خاورمیانه را در نظر دارد، اما باید به این مساله هم توجه داشت که فشار اوضاع و ضرورت های مقابل پای آمریکا می توانند زمینه های دست زدن به ریسک های بالا را نیز ایجاد کنند.

آن چه کهاز بررسی این اوضاع و پرداختن به این موضوع که آیا جنگ دیگری در خاورمیانه صورت خواهد گرفت یا نه را پراهمیت می کند این است که نیروهای آگاه بتوانند با آماده گی بیشتر و قبل از وقوع احتمالی جنگ به سازماندهی مردم و مخالفت با هر دو نیروی ارتجاعی حاکم در (ایران و آمریکا)، بپردازند. اهداف و مقاصد اصلی این جنگ را برملا سازند.

ضرورتها و محدودیتها کدامند؟

ضرورتها همانگونه که گفته شد تغییر و تحولاتی است که باید انجام گردند تا منافع جهانی آمریکا و رهبری آن بر جهان تضمین شود و زمینه های گسترش سرمایه های امپریالیستی را مهیا کنند. اما محدودیتها کدامند؟ تضادهای متنوعی در این رابطه عمل می کنند. یکم اینکه به خاطر تضادها و رقابت های امپریالیستی بدون شک امپریالیستهای رقیب بیکار نخواهند نشست حتی اگر در ظاهر سکوت کنند. اگر چنین جنگی در گیرد روسیه و چین می دانند که این جنگ در حقیقت در جهت کنارزدن و به عقب راندن آنهاست. اتحادیه اروپا هم اگر چه ممکن است که مواضع یک دستی نداشته باشند اما عمدتا با این جنگ توافق ندارند. آنها اگر چه در ظاهر ممکن است به روابط دیپلماتیک ادامه دهند اما به شیوه های مختلف ممکن است موانعی بر سر راه آمریکا ایجاد کنند و از همکاری با آن طفره روند. البته این اخلال ها لزوما به این معنی نیست که با رژیم ایران سمت گیری خواهند کرد. می توانند به نیروهای بنیادگرای غیر از جمهوری اسلامی کمک کنند و یاشیبه آنچه که در سوریه و یا لیبی انجام دادند را تکرار کنند و یا مستقیم نیرو پیاده کنند. بنابراین آمریکا بسختی قادر است به غیر از چند کشور، متحدینی را در این زمینه برای خود دست و پا کند. از طرف دیگر حتی بسختی قادر خواهد بود که طبقه حاکمه آمریکا را متحد کند. اینها مسائلی هستند که درچنین جنگی برای آمریکا مهم است. اما مهمتر اینکه با توجه به این شرایط ممکن است که یک جنبش ضد جنگ قدرتمند پدیدار شود، که باز هم مانع دیگر و بسیار مهمی خواهد بود. از طرف دیگر با توجه به این تضادها آغاز هر گونه درگیری نظامی، هر چند هم محدود باشد در منطقه حساسی مثل خاورمیانه می تواند یکباره ویا سلسله وار کل منطقه را در بر گیرد و نتایج هولناکی را برای مردم منطقه در بر داشته باشد. امپریالیسم آمریکا در یک سال اخیر تلاش کرده است که اوضاع منطقه را به مثابه بخشی از تدارک برای جنگ احتمالی علیه ایران آرام کند، مثلا در افغانستان تلاش زیادی کرده و می کند که با امتیاز دهی به طالبان هم آنها را در قدرت سهیم کند و دامنه جنگ در آنجا را محدود کند و هم پاکستان را

راضی نگاه دارد. علیرغم همه این مسایل اگر چه امپریالیسم آمریکا با توجه به نیروهای درگیر ممکن است که شکست مفتضحانه در ویتنام را دوباره تجربه نکند اما نتایج بهتری از آنچه در افغانستان و عراق و لیبی و سوریه گرفتند خواهد شد. در هر صورت اینها مسایلی هستند که ممکن است جان بولتون، مایک پمپئو، پنس و ترامپ و سایر عناصر فاشیستی دولت آمریکا در نظر بگیرند و یا در نظر بگیرند اما علیرغم آن همچنان حاضر به گرفتن ریسک جنگ دیگری در خاورمیانه باشند.

جمهوری اسلامی در این میان چه نقشی دارد؟

جمهوری اسلامی یک رژیم مرتجع و ضد مردمی است و هیچ گونه ضدیت اساسی با امپریالیسم ندارد. تضاد میان جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا در چارچوب تضاد میان مرتجعین است. جمهوری اسلامی در میان توده های مردم پایه ندارد و هیچگاه سیاستهایش در جهت منافع توده های مردم ایران و منطقه نبوده است. بسیاری از نیروهای مرتجع تلاش دارند تا این تصور را دهند که گویا جمهوری اسلامی به مردم ایران کمک نمی کند اما به مردم برخی کشورهای منطقه کمک می کند. در حالیکه جمهوری اسلامی نه به مردم عراق و افغانستان، نه به مردم فلسطین و نه به مردم لبنان و سوریه هیچگونه کمکی نمی کند، بلکه مسئله اش حفظ قدرت خودش است. جمهوری اسلامی که از همان ابتدا بر اساس سرکوب توده ها و به خصوص پایمال کردن حقوق زنان، ملیتها و استثمار و ستم در یک عرصه عمومی بر سر کار آمده است، نقش مهمی در سرکوب توده های مردم این مناطق نیز داشته است. جمهوری اسلامی در شرایط کنونی موقعیت بسیار ضعیف و متزلزلی دارد و اعتراضات و مبارزات توده های مردم در یک دهه گذشته این مسئله را روشنتر از همیشه نشان می دهد. موقعیت متزلزل رژیم جمهوری اسلامی نتیجه چهل سال سیاست های مرتجعانه و ضد مردمی است. اما جمهوری اسلامی علاوه بر سرکوب راه دیگری برای حفظ رژیم خود در نظر داشته است که دامنه نفوذ خود در منطقه را گسترش دهد البته با اتکاء و با استفاده از دین و شیعه گری پایه مناسبی برای چنین گسترشی هم وجود داشته است. جمهوری اسلامی تلاش کرده تا بتواند خود را به مثابه یک قدرت منطقه ای تثبیت کند و از این طریق بر عمر خود بیفزاید. اما این تلاش ها بدون خطر نبوده و نیستند. این توسعه طلبی ها و قدرت طلبی هانه تنها هزینه های انسانی و مالی بسیاری در بر داشته و دارد که بار اصلی آن بر دوش مردم است، بلکه باعث سر شاخ شدن با دیگر قدرتهای منطقه ای و همچنین قدرتهای جهانی خواهد بود. در این کشاکش های نظامی رژیم جمهوری اسلامی به طور اجتناب ناپذیری مجبور بوده است که خود را به یکی از باندها و بلوک های قدرت در عرصه جهانی بچسباند، همانگونه که در سوریه عملاً بخش پیاده نظام برای روسیه را بازی کرد.

به عبارت دیگر جمهوری اسلامی خود را وارد بازی ای کرده است که راه فراری از آن نیست. حتی پیوستن و جانب داری از یکی از بلوک های قدرتمند برای او پایان کار نیست. چرا که باید پیوسته در کشمکش های نظامی در منطقه، که به نظر می رسد پایانی بر آن نیست، شرکت کند. بنابراین جمهوری اسلامی در مخصصه ای گیر کرده است. از یک طرف در خصماتمیان قدرتهای امپریالیستی و جنگ منطقه ای که باید در آن نقش بازی کند قرار گرفته و از طرف دیگر در مقابل اعتراضات و جنبش های توده های به تنگ آمده مردم که باید بار سیاستهای ضد مردمی، استثمار گرانه و ستم گرانه آن را بر دوش بکشند. توده های مردم صدای اعتراض خود را هر روز بلندتر و بلندتر می کنند. شورش مردم عاصی در دی ماه ۱۳۹۶، مبارزات کارگران، کشاورزان، دانشجویان، زنان و معلمان و... در یکی دو سال اخیر همه حکایت از نارضایتی عمیق از این رژیم مرتجع و بنیادگرا دارد. هر چند که تحریمهای شدید اقتصادی آمریکا، تأثیرات عظیمی بر اقتصاد جمهوری اسلامی خواهد گذارد اما این ساختار اقتصادی بیمار و وابسته به نفت و معتاد به تزریق سرمایه های امپریالیستی قبل از تحریم ها هم در حال دست و پا زدن بود. این واقعیت را باید در نظر داشت که بار اصلی تحریم ها بر دوش مردم خواهد بود و جمهوری اسلامی برای اعمال کنترل خود به سرکوب و فشار و اختناق بیش از پیش روی خواهد آورد.

بنابراین راه چاره در چیست؟ نقش نیروهای مردمی و انقلابی چه باید باشد؟

آمریکا با تحریم ها و تهدید حمله نظامی در عمل گلوی جمهوری اسلامی را در دست گرفته است. بدون شک جمهوری اسلامی روی محدودیت های ترامپ و دارودسته اش حساب باز کرده است. روی احساسات ناسیونالیستی و دفاع از وطن مردم حساب می کند که بتواند باز هم توده های مردم را به گوشت دم توپ میدل کند تا خود بتواند به عمر ننگین اش ادامه دهد. همانگونه که ترامپ و دارودسته اش روی نارضایتی مردم از جمهوری اسلامی حساب باز کرده است. اما

آنچه روشن است منافع توده های مردم در آن خواهد بود که در جهت هیچ یک از طرفین قرار نگیرند بلکه هم در مخالفت با تهدیدات، قدری ها و جنگ امپریالیستی آمریکا قرار بگیرند و هم در مقابله با رژیم جمهوری اسلامی با هدف سرنگونی آن. موضع روشن علیه هر دو طرف مرتجع درگیر و تلاش برای سرنگونی مرتجعین حاکم در ایران و اشغالگران و مداخله گران در جهت منافع توده های مردم است. روشن است که اگر آگاهانه به این موضوع نگریده نشود به صورت خود به خودی و همچنین تحت تاثیر تبلیغات و فشار نیروهای فرصت طلب بسیاری تحت عنوان دفاع از میهن می توانند به سربازان جمهوری اسلامی مبدل شوند و تجربه جنگ عراق تکرار شود و فرصت دیگری به جمهوری اسلامی داده شود تا بیش از پیش به سرکوب بپردازد و موقعیت ضعیف و متزلزل خود را بازسازی کند. اما از طرف دیگر نیروهای مرتجع وابسته ای همانند مجاهدین، رضا پهلوی، فرشگرد و سلطنت طلبان در کل و فرصت طلبانی از قبیل مسیح علی نژاد وجود دارند که به هورا کشان امپریالیسم و دارودسته فاشیستی ترامپ، پنس، بولتون و پمپئو مبدل شده اند و از تحریم هر چه بیشتر آمریکا خشنود هستند، تقاضای تحریمهای سخت و سخت تری دارند و هر یک به نوعی علنی و یا تلویحی خواهان مداخله نظامی آمریکا در ایران هستند. برای آنها کشتار صدها هزار نفر مهم نیست، برای آنها مهم نیست که میلیونها کودک و مردم طبقات پایین از گرسنگی و بی دارویی هلاک شوند بلکه مهم است که این فرصت طلبان با کمک نیروی نظامی آمریکا به قدرت برسند و یا در قدرت آینده سهم شوند. به قدرت رسیدن این نیروها به معنی رها شدن مردم ایران از ظلم و ستم جمهوری اسلامی نیست بلکه تنها تغییر حاکمان است و اسارتی دیگر. مردم ایران یک بار تجربه کرده اند که تغییر حاکمان چیزی را تغییر نخواهد داد بلکه تنها یک انقلاب مردمی که توسط توده های مردم تحت رهبری یک نیروی انقلابی که در جهت از بین بردن مناسبات استعمارگرانه و ستم گرانه حرکت کند قادر است در خدمت منافع توده های وسیع مردمی باشد. در نتیجه وظیفه ما مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و همزمان مقابله و مبارزه علیه هر نوع مداخله و جنگ امپریالیستی است. در چنین شرایطی است که نیروهای انقلابی و مردمی با سازماندهی برای مبارزه علیه دو ارتجاع رژیم جمهوری اسلامی و امپریالیسم قادر خواهند بود که نقش مهمی در این مبارزات برای هدف نهایی ایفا کنند. مبارزه و سازماندهی در این راه شکل دهی نیروی رهبری کننده انقلابی که در خدمت منافع توده ها خواهد بود را، تسریع می کند.

اگر درگیری نظامی بشود آنگاه وظایف ما در قبال پناهجویان چیست؟

این مسئله چند بعد دارد، اول اینکه ما به مثابه یک تشکل دمکراتیک و ضدامپریالیستی و مدافع مهاجرین و پناهجویان باید مانند بقیه نیروهای انقلابی و مردمی به سازماندهی علیه هر نوع دخالت نظامی و غیر نظامی از طرف امپریالیسم آمریکا و دارودسته فاشیست حاکم بر آن بپردازیم. علاوه بر سازماندهی پناهجویان، همچنین باید وسیعاً در میان مردم در سطح بین المللی افشاگری کنیم و آنها را به مبارزه علیه این جنگ دعوت کنیم و به موازات آن علیه رژیم مرتجع اسلامی مبارزه کنیم و برای مردم روشن کنیم که سرنگونی این رژیم تنها توسط خود مردم می تواند صورت گیرد و هر گونه مداخله کشورهای متجاوز کمکی به رهایی مردم نخواهد کرد.

بعد دوم مسئله این است که در صورت درگیری نظامی سیل عظیمی از پناهجویان به سمت کشورهای همسایه و کشورهای غربی سرازیر خواهند شد. کشورهای امپریالیستی ورود پناهجویان را هر روزه سخت تر می کنند. در آمریکا در تلاش اند تا با دیوار بلند آمریکا را از مکزیکی جدا کنند، در اروپا سیاست "بگذار پناهجویان در دریا غرق شوند" را اتخاذ کرده اند و از طرف دیگر پناهجویان را اخراج و به کشور مبدا می فرستند. اما با سیاست های مداخله گرانه و جنگ افروزانه اشان شهرها و خانه های مردم را بمباران و تخریب می کنند. مبارزه علیه سیاست های فاشیستی و حمایت از این پناهجویان که از جنگ می گریزند یک وظیفه مهم تشکل ماست که برای جهانی بدون مرز مبارزه می کنیم.

اما این مسئله بعد سوم هم دارد و آنهم در قبال پناهجویان افغانستانی در ایران است. رژیم جمهوری اسلامی اخیراً از طریق یکی از مقاماتش اعلام کرد که پناهجویان افغانی باید کشور را ترک کنند، چرا که در شرایط کنونی و با فشار اقتصادی نمی توانند متحمل هزینه نگاهداری از آن ها شوند! اولاً اینکه پناهجویان افغانی هیچگاه مورد حمایت رژیم جمهوری اسلامی نبوده اند بلکه کارگران و زحمت کشانی هستند که در برابر حقوقی ناچیز به انجام شاق ترین و سنگین ترین مشاغل به کار مشغول بوده اند. پناهجویان افغان در ایران به خاطر وجود رژیم ضد مردمی ایران هرگز به عنوان شهروند شناخته نشده و از هر گونه حقوق اولیه محروم بوده اند و به همین دلیل فرزندان اشان اجازه تحصیل نداشته اند. آنان نه تنها سربار جامعه نبوده بلکه پیوسته برای این جامعه ارزش تولید کرده اند در حالی که صاحبان کار، دستمزد ناچیز آن ها را در بسیاری موارد پرداخت نکرده و نمی کنند و یا نیروهای انتظامی و مرزی اندوخته مختصر اشان را به سرقت می برند. موضوع این است که در چنین شرایطی ممکن است رژیم جمهوری اسلامی پناهجویان افغانی را

نیز تحت فشار قرار دهد به اخراج دسته جمعی آنها بپردازند و یا اینکه از آنان برای ارتش و سپاه خود استفاده کند و همانند کاری که در سوریه انجام داد به زور و تهدید و یا با وعده و وعید، جوانان افغانستانی را به جنگ اعزام کند. ما باید نه تنها از پناهجویان افغانی در ایران دفاع کنیم و سیاست های ستمگرانه و شونیستی رژیم جمهوری اسلامی را بشدت افشا و محکوم کنیم، بلکه باید آنها را به متشکل شدن و مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی دعوت کنیم. شرایط کنونی حکم می کند که این وظایف را از همین حالا آغاز کنیم.

مبارزه برای جهانی بدون مرز (افغانستان – ایران)

۳۰ ماه مه ۲۰۱۹